

<https://www.pecritiue.com>

نظرات مقدماتی درباره‌ی پاتک اکتبر حماس

نقد اقتصاد سیاسی
مهرماه ۱۴۰۲

ژیلبر اشکار



Mahmud Hams - AFP via Getty Images

پاتک حماس علیه اسرائیل در هفتم اکتبر ۲۰۲۳، یک روز پس از پنجاهمین سالگرد دیگر حمله‌ی غافلگیرانه‌ی اعراب به اسرائیل - جنگ اکتبر ۱۹۷۳ - شاهکار چشمگیرتری از جنگ نخست است. در حالی که پنجاه سال پیش، دو دولت عربی مصر و سوریه برای بازپس‌گیری سرزمین‌هایی که اسرائیل شش سال پیش از آن در جنگ ژوئن ۱۹۶۷ آنها را تصرف کرده بود، به جنگی متعارف دست زدند، پاتک جدیدی که حماس به آن دست زد، جسارت داوود کتاب مقدس را در مبارزه با جالوت غول‌پیکر تداعی می‌کند. جنگجویان حماس با ترکیبی از وسایل ابتدایی هوایی، دریایی و زمینی - معادل زنجیر داوود - به تهاجم شگفت‌انگیز و بسیار جسورانه‌ای در سرتاسر منطقه‌ی مرزی بین نوار غزه و کشور اسرائیل مبادرت کردند.

به همان شکل که اعتمادبه‌نفس نخوت‌آمیز اسرائیل در مواجهه با همسایگان عرب خود در سال ۱۹۷۳ از دست رفت، امنیت و مصونیت از مجازاتی که اسرائیل در برخورد با مردم فلسطین و مبارزه با چریک‌های فلسطینی بدیهی تلقی می‌کرد، به‌شدت و به‌طور بازگشت‌ناپذیری آسیب دیده است. از این زاویه، پاتک اکتبر حماس به مردم و دولت اسرائیل یادآورد قدرتمندی از آسیب‌پذیری آنها و از این واقعیت است که هیچ امنیتی بدون صلح و هیچ صلحی بدون عدالت نمی‌تواند وجود داشته باشد.

در مورد تصمیم حماس برای راه‌اندازی چنین عملیات گسترده‌ای علیه دولت اسرائیل هرطور فکر کنیم، بازهم قطعاً به انتقام‌جویی گسترده و خونبار دولت اسرائیل دامن می‌زند و محرک تلاش اسرائیل برای محو حماس و متحدانش از نوار غزه با تحمیل هزینه‌ای بسیار سنگینی بر روی غیرنظامیان است. واقعیت این است که این پاتک تاکنون و بدون تردید ضربه‌ی سنگینی به نخوت تحمل‌ناپذیر دولت نژادپرست راست افراطی اسرائیل و این باورشان وارد کرده است که اسرائیل می‌تواند در عین آزار مردم فلسطین و تحمیل «نکبه» (فاجعه‌ی) طولانی‌مدت خلع‌ید ارضی، پاکسازی قومی و آپارتاید، به وضعیت همزیستی «عادی» با محیط منطقه‌ای خود برسد.

برخلاف واکنش‌های خاموش دولت‌های غربی به حملات وحشیانه‌ی اسرائیل علیه فلسطینی‌ها، شتاب شدید دولت‌های غربی (و دولت اوکراین که باید از مبارزه‌ی مشروع

علیه اشغالگران خارجی آگاه‌تر باشد) در اعلام همبستگی با اسرائیل، قابل تحمل نیست. پرچم اسرائیل در شامگاه هفتم اکتبر بر روی دروازه‌ی براندنبورگ برلین به اهتزاز درآمد که نشانی حقیرانه از همبستگی با دولت اسرائیل است و نمونه‌ی متعارف تلاشی با جهت‌گیری نادرست از سوی آلمان برای رستگاری از جنایات نازی‌ها علیه یهودیان اروپایی، با تأیید جنایات اسرائیل علیه فلسطینیان، است. این موضع‌گیری زمانی اسفناک‌تر می‌شود که دولت اسرائیل متشکل از طیف وسیعی از نیروهای راست افراطی یهودی، شامل افرادی است که مورخ اسرائیلی برجسته‌ی هولوکاست از توصیف آنها در [هاآرتص](#) به‌عنوان نئونازی‌ها دریغ نکرد!

تلاش برای «تحلیل» حمله‌ی حماس به‌عنوان توطئه‌ی ایران برای از بین بردن نزدیکی بین پادشاهی سعودی و دولت اسرائیل با پشتیبانی آمریکا، به همان اندازه تحقیرآمیز است. حتی اگر این درست باشد که تهران به‌جای استفاده از این نزدیکی برای تقویت ادعای انحصار خود در مقابل صهیونیسم، می‌خواهد این نزدیکی را از مسیر خود منحرف کند که در واقع فرضیه‌ی بسیار بحث‌برانگیزی است، این امر انکار عاملیت فلسطین به‌مدد تئوری توطئه و دقیقاً معادل همان کاری است که حکومت‌های ستمگر در برابر شورش‌های مردمی انجام می‌دهند. براساس این نظر، زمینه‌های کافی برای قیام مردم ستمدیده علیه ظلم و ستم بر آنها وجود ندارد و هرگونه حرکتی لزوماً از دست‌های پنهان برخی دولت‌های خارجی الهام گرفته است.

هرکس که با آنچه مردم فلسطین طی دهه‌ها تحمل کرده‌اند، آشنا باشد و از زندان روبرازی که نوار غزه از زمان اشغال آن در سال ۱۹۶۷ و سپس تخلیه‌ی آن توسط نیروهای اسرائیلی در سال ۲۰۰۵، به آن تبدیل شده است، آگاه باشد (زندانی که به‌طور ادواری هدف آسان قاتلان اسرائیلی است)، به‌راحتی می‌تواند دریابد که تنها دلیل این که چنین اقدامات شبه‌نومیدانه‌ی شجاعانه‌ای مانند عملیات اخیر حماس بیشتر اتفاق نمی‌افتد، عدم تناسب نظامی عظیم بین داوود فلسطینی و جالوت اسرائیلی است. آخرین پاتک غزه به‌واقع [قیام گتوی ورشو](#) در سال ۱۹۴۳ را به یاد می‌آورد.

شکی نیست که این فصل جدید با هزینه‌های وحشتناکی برای فلسطینی‌ها به‌طور کلی، ساکنان غزه به‌طور خاص و به‌ویژه حماس، به پایان خواهد رسید - بسیار بیش از هزینه‌ای که اسرائیلی‌ها متحمل شدند، همان‌طور که در هر دور جنگ بین اسرائیل و فلسطینی‌ها همواره این وضعیت حاکم بوده است. اگرچه فهم منطق «دیگر بس است» در پشت پاتک حماس دشوار نیست، باید بسیار تردید داشت که فراتر از ضربه به اعتمادبه‌نفس اسرائیل که در بالا به آن اشاره شد، به پیشبرد آرمان فلسطین کمکی کند. این دستاوردی با هزینه‌ای بسیار نامتناسب برای فلسطینی‌ها است.

این ایده که چنین عملیاتی، هر قدر هم چشمگیر باشد، می‌تواند به «پیروزی» نائل شود، تنها می‌تواند از نوع مذهبی تفکر جادو و جنبل‌ناشی می‌شود که ویژگی جنبش‌های بنیادگرایی مانند حماس است. پخش ویدئویی که رهبری جنبش را در صبح روز هفتم اکتبر در حال شکرگزاری از خداوند نشان می‌دهد، به‌خوبی نشان‌دهنده‌ی این تفکر است. اما متأسفانه، هیچ جادویی نمی‌تواند واقعیت برتری عظیم نظامی اسرائیل را تغییر دهد: نتیجه‌ی جنگ جاری جدید اسرائیل علیه غزه قطعاً ویرانگر خواهد بود.

حملات ۱۱ سپتامبر به نیویورک و واشنگتن ضربه‌ای چشمگیر به نخوت ایالات متحده وارد کرد. در نهایت، اما به‌شدت بر محبوبیت جورج دبلیو بوش افزود و او را قادر ساخت تا ۱۸ ماه بعد به اشغال عراق که در آرزوی آن بود، دست بزند. به همین ترتیب، پاتک اکتبر حماس تاکنون موفق شده بار دیگر در اجتماع و جامعه‌ی سیاسی اسرائیل که قبلاً عمیقاً دچار شکاف شده بود، وحدت ایجاد کند و به بنیامین نتانیاهو امکان می‌دهد تا وحشیانه‌ترین برنامه‌های خود را برای ایجاد وحشت گسترده در میان فلسطینی‌ها برای سرعت بخشیدن به آوارگی اجباری آنها اجرا کند.

از سوی دیگر، اگر رهبری حماس به حزب‌الله لبنان - و ایران که پشتیبان آن است - اتکا کرده که در مرحله‌ای به جنگی بپیوندند که واقعاً موجودیت اسرائیل را به خطر اندازد، به شرطبندی واقعاً خطرناکی دست زده است. زیرا نه تنها دور از ذهن است که

حزب‌الله خطر بزرگ وارد شدن به یک جنگ جدید با اسرائیل را بپذیرد، بلکه وضعیتی از این دست، اگر چنین اتفاقی بیفتد، به شکل اجتناب‌ناپذیری اسرائیل را وامی‌دارد تا به قدرت ویرانگر عظیم خود (که شامل تسلیحات هسته‌ای است) روی آورد و بدین ترتیب فاجعه‌ای با ابعاد تاریخی پدید آورد.

تنها راه واقعاً کارآمد مبارزه برای مردم فلسطین، در برابر ستمگری که از نظر تجهیزات نظامی بسیار برتر است، انتخاب میدانی است که در آن بتوانند این برتری را دور بزنند. اوج اثربخشی مبارزاتی فلسطینی‌ها در سال ۱۹۸۸ در جریان نخستین انتفاضه به دست آمد که در آن فلسطینی‌ها آگاهانه از استفاده از ابزارهای خشونت‌آمیز اجتناب کردند. این کار به یک بحران اخلاقی عمیق در اجتماع و جامعه‌ی سیاسی اسرائیل، از جمله در نیروهای مسلح آن منجر شد، و عاملی کلیدی بود که به مذاکرات رهبران اسرائیل، اسحاق رابین و شیمون پرز با یاسر عرفات برسر توافق‌نامه‌ی اسلو در سال ۱۹۹۳ انجامید - هر چند این توافقنامه‌ها به دلیل افراط رهبر فلسطین در توهم‌های آرزومندانه، کاستی‌هایی داشت.

مبارزه‌ی فلسطین باید در درجه اول بر کنشگری سیاسی توده‌ای علیه ظلم، اشغال و گسترش شهرک‌نشینی-استعماری اسرائیل تکیه کند. مقاومت زیرزمینی مسلحانه‌ی جدید با سازماندهی به دست جوانان فلسطینی در جنین یا نابلس می‌تواند کمک مؤثری به جنبش توده‌ای مردم باشد، مشروط بر این‌که بر اساس اولویت مبارزات سیاسی باشد و به‌گونه‌ای طراحی شود که به این مبارزات انگیزه دهد. حمایت منطقه‌ای که مردم فلسطین باید بر آن تکیه کنند، حمایت از جانب دولت‌های جبار نیست، بلکه حمایت از جانب مردمی است که علیه این رژیم‌های ستمگر می‌جنگند. چشم‌انداز بالقوه‌ی واقعی برای آزادی فلسطین در همین‌جا نهفته است، که لازم است با رهایی خود جامعه‌ی اسرائیل از منطق صهیونیسم همراه شود؛ منطقی که به‌ناگزیر منجر به فروغلتیدن هرچه گسترده‌تر جامعه‌ی سیاسی اسرائیل به سمت راست افراطی شده است.

پیوند با منبع اصلی

<https://gilbert-achcar.net/on-hamas-october-offensive>